



کلام حکما آنجا که ناصواب است بیماری زاست/ فلسفه را نباید با تعقل یکی گرفت

رئیس مؤسسه معارف وحی و خرد گفت: نباید فلسفه را برابر با تعقل بدانیم، بدین معنا که بگوییم که هر آنچه که در حوزه عقل انجام می گیرد و هر آنچه را که ...

رئیس مؤسسه معارف وحی و خرد گفت: نباید فلسفه را برابر با تعقل بدانیم، بدین معنا که بگوییم که هر آنچه که در حوزه عقل انجام می گیرد و هر آنچه را که در فضای تفکر عقلانی کسب می کنیم چه مبانی و چه مبادی آن و چه راه و روشش عین آن چیزی است که در فلسفه دنبال می شود.

حجت الاسلام "علی نصیری" رئیس مؤسسه معارف وحی و خرد در مورد اینکه تفلسف و فلسفه ورزی چه تأثیری در نگرش ما به جهان دارد به خبرنگار مهر گفت: یک نکته بسیار اساسی که در بحث تفلسف یا همان فلسفه ورزی باید مورد توجه قرار بگیرد این است که نباید فلسفه را برابر با تعقل بدانیم. بدین معنا که بگوییم که هر آنچه که در حوزه عقل انجام می گیرد و هر آنچه را که در فضای تفکر عقلانی کسب می کنیم چه مبانی و چه مبادی آن و چه راه و روشش عین آن چیزی است که در فلسفه دنبال می شود.

وی افزود: از آن طرف هم هر چیزی که در فلسفه دنبال می شود عین آن چیزی است که در مدار تعقل قرار می گیرد. این همانی دانستن فلسفه با تعقل ما را به چالشهای جدی می کشاند. یکی از این چالشها این است که فلسفه ای که از روزگار قدیم یعنی آن چیزی که میراث ایرانیان و هندوان قدیم و بویژه یونان قدیم است تا می رسد به فلسفه اسلامی و بعد هم فلسفه عصر مدرنیته که به این طرف حقیقتاً اقیانوسی شده که نمی شود ساحلش را مشخص کرد. حتی نمی توانیم روشن کنیم که دقیقاً این آبی که در این اقیانوس است به چه مسیر و سمت و سویی حرکت می کند.

رئیس مؤسسه معارف وحی و خرد تصریح کرد: فلسفه ای که از یونان باستان الهام می گیرد بالاخره فلسفه بر اساس پذیرش متافیزیک است اگر چه درباره دیدگاه های ارسطو حرفهایی است حتی بعضی ها گفته اند ارسطو نظیر الهیات پویشی جهان را با خدا برابر می داند. ولی با صرف نظر از این نقد، حتی فلسفه ارسطویی لباسی است که در روابط میان اجزای ماده تنظیم شده و به عبارتی فلسفه فیزیک است نه فلسفه متافیزیک. با صرف نظر از این نقدها در فلسفه یونان قدیم مسئله غیب و خدا و جهان آخرت و اصلی به نام روح و روان انسان و قوای نفسانی کاملاً پذیرفته می شده لذا ارسطو در اخلاق نیکوماخس اساساً نظام اخلاقی ای که ترسیم کرده بر اساس این است که انسان از جسم و روح تشکیل شده و این روح است که دارای 4 قوه است. بعد برای قوا حد افراط و تفریط و حد اعتدال درست می کند که مسئله عدالت و حکمت از اینجا در می آید و آن ساختاری است که به آن نظریه اعتدال طلایی گفته می شود.

نصیری اظهار کرد: بنابراین این فلسفه می آید تا حدود زیادی به مرزهای باورهای دینی نزدیک می شود. اما چه در عصر یونان باستان بصورت محدود فلسفه های الحادی و فلسفه های در بحث معرفت شناسی و اینکه وهم پنداری یا موهوم انگاری عالم وجود داشت فلسفه های پوچ انگاری دوره مدرنیته نهیلیسم و فلسفه هایی مانند فلسفه هیوم که کل نظام علیت را مخدوش می کنند. و از دل آن فلسفه های الحادی که امثال راسل و هیوم و بیکن و جان لاک و بنتام و دیگران در حوزه های مختلف هستی شناسی و انسان شناسی و بحث مسائل اخلاقی مطرح کردند که نه خدا در این فلسفه ها جایی دارد نه بحث های متافیزیکی حضور دارند نه حقیقتی برای انسان به عنوان روح و نفس می پذیرند و یک فلسفه سرتا پا مادی و الحادی هستند.

وی افزود: بنابراین اگر تفلسف و فلسفه ورزی برابر با تعقل بدانیم لازمه اش این است که فلسفه های الحادی را هم عین عقل بدانیم. یعنی چنانکه نتیجه عقل سلیم و سالم بینگاریم. این خطای فاحشی است. بنابراین فلسفه را باید از این منظر مورد توجه قرار دهیم که در دل فلسفه هم ایمان و هم الحاد نهفته است.

این محقق و پژوهشگر حوزه علوم اسلامی یادآور شد: تعبیری حضرت امیر(ع) در نهج البلاغه دارند می گویند کلام حکما آنجایی که صواب است شفا است. ولی آنجایی که ناصواب است بیماری را است آنجایی که آمدند قانون علیت را به سامان رساندند از دل قانون علیت خدا و حقیقت انسان، درآمد واقعاً دست مریزاد دارد. اما آنجایی که هیوم می آید و قانون علیت را انکار می کند و تتابع حوادث طبیعی تلقی می کند این دیگر بیماری را است. شما وقتی علیت را از جهان بردارید هیچ سنگی روی سنگ بند نخواهد شد این دیگر بیماری را است شفایی در آن نیست.

رئیس مؤسسه معارف وحی و خرد تصریح کرد: بنابراین مدافعان فلسفه باید به این مسئله توجه داشته باشند که طوری از فلسفه دفاع نکنند که حالت اطلاق گرایی داشته باشد و دفاع مطلق و بی حد و مرز که از دل آن فلسفه الحادی هم دفاع می شود باشد. بعد هم با افتخار بگویند که ما می گوییم فلسفه هیچ تعهدی به دین و اخلاق ندارد، چنانچه این افتخاری برای فلسفه است. اگر می گوییم از فلسفه باید دفاع کنیم نه به خاطر اینکه باید به این معنا یک التزام اخلاقی داشته باشیم ما دین را به عنوان واقع ترین امر موجود در عالم یعنی یک باور صادقی که موجه است و در متن هستی مطرح شده آن چه دین الهی مطرح می کند حقایق و واقعیات عالم است.

نصیری اظهار کرد: فلسفه هنرش این باید باشد که پرده برداری از واقعیات بکند ادعایش هم همین است که می گوید من کشف از حقیقت واقعی عالم دارم انجام می دهم. بنابراین این افتخاری نیست که بگوییم فلسفه هیچ تعهدی ندارد که از دل آن اخلاق

دریابید. این عیب است.

وی افزود: راه آن هم این است اجازه بدهیم آنهایی که دفاع از فلسفه دارند دفاع کنند و آنهایی که نقد دارند نقد منصفانه اشان را داشته باشند. بگوییم که یک جایی فلسفه از مدار عقلانیت فاصله گرفته است. بر همین اساس این تقسیم بندی که الان در محافل فکری علمی رایج است که متون دینی را نقلی اش کرده و مباحث فلسفی و حکمی را عقلی، یعنی هر چه به قرآن و سنت می رسند می گویند نقل است آنجاها که می رسند می گویند عقل است. من این تقسیم بندی را اساساً قبول ندارم. زیرا معتقدم استدلالها و براهینی که در قرآن و در مناظرات اهل بیت(ع) آمده مخصوصاً مناظره با زنادیق و ملاحده که کاملاً موج می زند کاملاً بر اساس استدلال عقلی استوار هستند.

نصیری افزود: اما آیا هر آنچه که برهان و استدلال عقلی است باید اسمش را فلسفه بگذاریم. این چه التزامی است که به فلسفه داریم چه دل سپردگی ای است که به فلسفه داریم. ارسطو وقتی که در آکادمی خود منطق درس می داد در تاریخ فلسفه معروف است به شاگردانش می گفت بروید در کوچه و خیابان ببینید آیا مردم منطق بلدند یا نه اگر کسی می آمد می گفت بلد نیستند می گفت تو به درد شاگردی نمی خوری. به او اجازه نمی داد منطق را دنبال کند که به این حقیقت نرسیده باشد که مردم در کوچه و خیابان دارند شکل اول قیاس را اجرا می کنند بالای 95 درصد استدلالهای مردم مبتنی بر شکل اول قیاس است. ارسطو درواقع می خواست بگوید من هیچ وقت منطق را خلق نکردم از عدم به وجودش نیاوردم منطق موجود میان محاورات مردم و در ذهن و باور مردم را یک سامان و نظم و نسقی دادم.

این محقق و پژوهشگر حوزه علوم اسلامی یادآور شد: اینطور نیست که ادبیات زبانی را تولید کند بلکه این زبان بین مردم اول بوده که بعد ادبیات از دل آن تولید شده است. به عبارتی یک نظم و نسقی به زبان داده می شود همه زبانها همینطور هستند. اینچنین است که عقل اصالت دارد تعقل در بشر بعنوان حجت باطنی پروردگار اصالت دارد. همان تعقلی که خدای متعال بر اساس آن متون دینی را سامان داده و با همان با مردم صحبت کرده است. اصالت با تفلسف نیست. اصالت با تعقل است. بر این اساس فلسفه الهی و درست هنرش این است که آمده آن تفکر عقلانی و مدار عقلانی را یک نظم و نسقی داده و از این جهت هم قابل ستنایش است.

وی افزود: روی این مسئله خواستم تأکیدی کرده باشم که نه در دفاع و نه در نقد فلسفه افراط و تفریط کنیم هردو کار اشتباه است. خوب است که همان دعوت دینی قرآن را که با افتخار می گوید فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند ، آنان خردمندند ، این همان تعقل است.